گزارش خبر
NEWSREPORT

کد خبر: ۴۶۱۵۱۵
شنبه ۱۳ آبان ۱۴۰۲ ۱۱:۰۲

یادداشتی از معصومه علی پورکارشناس معماری - HSE ؛

فراموشی فرهنگ

فَرهَنگ یک مفهوم گسترده شامل باورها، ارزش‌ها، و رفتارها است که مطابق ارزش‌های اجتماعی و هنجارهای موجود در جوامع بشری مطرح شده است. فرهنگ همچنین شامل مجموعه‌ای از دانش‌ها، باورها، هنرها، قوانین، آداب و رسوم اجتماعی ، و عادت‌های افراد در یک گروه و یا در یک جامعه می‌شود.

به گزارش خبرنگاران گروه فرهنگ، هنر و رسانه گزارش خبر، معصومه علی پورکارشناس معماری - HSE در یادداشتی با عنوان "فراموشی فرهنگ" آورده است:

پای صحبت پیران که مینشینی هر یک تاریخی مستند هستند از وقایع و پیش آمد ها؛ غبار پیری بر سر و روی هر چه می گویند از نبود امکانات هست و مبارزه برای بقا! اما صفا، صمیمت، آرامش، دید و بازدید های مستمر، قانع بودن و رضایتمندی، از زنده دارایی های زندگی های پیشین است.

آنان که چند دهه از عمر خود را سپری می کنند حتما حامل اندوه حسرت خرد سالی و بازی های کودکانه و دور همنشینی های شبانه و آتش و چاله و ... هستند. این نگاه حسرت آمیز به گذشته ممکن است ریشه در طبیعت و سرشت آدمیان هم داشته باشد؛ و یا شاید یاد گذشته همواره شیرین است. اما در این دیار (لامرد) روایت فراموشی فرهنگ و آه و افسوس حکایت قصه ی پر غصه تریست! که مردمانش لباس و و زبان و آداب و رسوم خود نیز به محاق فراموشی سپرده اند و سخن گفتن با لهجه ی محلی دیر زمانی است کالای بازار کساد است! این روند آرام، آرام تمامی عرصه ی فرهنگ بومی را فرا گرفته است.

جهانی شدن عصر جهانی ارتباطات، این که جهان دهکده ای است که مرز های جغرافیایی مانع هجوم افکار و نظرات و فرهنگ ها نیستند، امر معلومی است. اما در این داد و ستد آن که دستی برتر دارد و اندوخته ای بیشتر موفق تر است. آنچه در این نوشتار به آن اشاره می شود فراموش کاری در عرصه های فرهنگی با ابعاد مختلف است.

«بارون های دوشی، شک و درز ها واپوشید» را چند نفر از ما به خاطر داریم یا به فرزندان مان یاد داده ایم! ضرب المثلی که خود راوی فراموش کاری انسان هاست. واژه های شیرین لهجه ی لامردی چه اندازه کاربرد دارد؟ اصلا چه تعداد از ما در شهرمان مایلیم که با لهجه ی خود سخن بگوییم و احساس کثر حیثیت و شان نکنیم؟!

در حالی که همجواران ما (لار، گله دار،...) وفا داری به لهجه را آنچنان حفظ کرده اند که در اقالیم غریب نیز از یاد نمی برند، که مورد رشک ماست، چرا این اتفاق برای ما افتاده است؟! مگر هموطنان ما در شهر های پیش گفته از لحاظ فرهنگی یا اعتقادی و آداب و رسوم چه برتری نسبت به ما داشته اند!؟ که ما از سخن گفتن به لهجه خود شرم داریم!!! یا فقط منطقه ی ما در معرض هجوم و تبلیغ فرهنگ های بیگانه بوده است و یا پیشرو در حرکت و جهانی شدن و به سمت یکپارچگی فرهنگی رفته ایم!؟ یا زبان ما از حیث گویش و روانی گفتار از سایر لهجه های زبان پارسی نا مطلوب تر و نا خوشایند تر است!!؟ گفته می شود بچه ها را باید عادت داد به زبان فارسی سخن بگویند، نه اینکه لهجه ی زبان مادری را فراموش کنند... باید تاسف خورد از این که ما لهجه ی شیرین مادری را به فرزندانمان نمی آموزیم.

دیدن مراسم چوب بازی یا نمایش زیبای عروسی یا عادات و سنت ها، دید و بازدید ها در وقت اعیاد مذهبی و ملی و ... هم به عنوان بخشی از فرهنگ شفاهی این دیار بی نصیب از آفت فراموشی نمانده است.

کودک امروز ما چون همنوعان خود در عالم تکنولوژی در محاصره ی بازی های رایانه ای است، که فکر و ذهن او را درگیر می کند و رهاورد آن گر چه خلاقیت و شناخت نسبت به پدیده های اطراف خود و عالمی است که در آن زندگی می کند لیکن حرکت، جنبش و بازی های کودکانه دیروز که بدون کمترین امکانات در کف کوچه های خاکی، هیجان، ذوق و لذت می آفرید، از وی دریغ شده است. شیرینی و هیجان بازی محلی (موچ و فت سنگ و ...) را کجا پدران امروز ما، در بازی های کودکانشان جستجو می کنند!؟

پوشش هر منطقه جزیی از فرهنگ آن است که هر چه هست برای مردمانش زیباست. داوری ارزش و زشت پنداری پوشش قومیت ها چون نیک بنگری ستودنی نیست. چرا که اصالت و حقانیت نه به لهجه می توان نسبت داد و نه به پوشش.

همان گونه که ما از موسقی سنتی و محلی خود در گوشه و کنار این آب و خاک در مقابل نوع وارداتی اش جانانه می استیم هر یک پوشش خود را نیز اصیل می شماریم و محترم. لباس قوم لر و ترک و کرد و ترکمن و ... بر قامت این هموطنان زیباست و نماد این اقوام و افتخار ایشان است. لباس محلی من اما در تمامی شهر من حتی بر تن پیر مرد یا پیر زنی دیده نمی شود که به یاد گاری، زینت بخش قاب عکس باشد و یاد آور خاطره ای و برانگیز کننده ی احساسی...!

انفاق و کمک به ارحام و خویشان دور و نزدیک، آنان که بضاعتی نداشتند وجهه ی همت همگان بود. دارا و ندار بی هیچ توقعی در غم و شادی دوشا دوش یکدیگر کار ها را به سامان می رساندند. و اکنون در همسایگی یکایک ما جوانی از فقر مالی محروم از تحصیل می ماند و خانواده ای محتاج و ...

!!! سادگی و صفا و رفاه و تجمل همچون دانش و مال بایکدیگر جمع نمی شود یا لااقل زندگی کنونی ما چنین می نماید. همدلی، مهربانی، نوع دوستی، یکرنگی، داشته های دیروز ماست و از امروز چه به جا مانده است!!؟

آنجا که قلعه ای بود و برج و بارویی و سند افتخاری و خود تاریخی، فرو ریختیم؛ و آنان که باقیست رنجور از بی مهری ما! سالی یک بار آثار باستانی موجود را دیدن می کنیم؟

راستی «به کجا چنین شتابان» اگر هموطنی، دوستی، رهگذری از فرهنگ و زبان و آثار قدیمی، سوغات و لباس محلی ما جویا شود چه چیزی برای عرضه داریم ...!!!